

# نگاهی گذرا به «آفریقایی» و سبک لوکلزیو

پوران صرامی



انتشار کتاب «آفریقایی» اثر «ژان ماری گوستاو لوکلزیو» ترجمه «آناهیتا تدین» به ما این فرصت را می‌دهد تا با نگاهی گذرا به بررسی چند اثر از این نویسنده بزرگ معاصر فرانسه بپردازیم.

«لوکلزیو» به گروهی از نویسندگان تعلق دارد، که بنیان‌گذار رمان نو در فرانسه بودند. رمان نو، نوع تازه‌ای از رمان است که در واقع ضد رمان محبوب می‌شود. پیروان این نوع رمان معتقدند که هر نسل جدیدی از هنرمندان باید جنبه‌های تازه‌ای از واقعیت را آشکار کرده و نیازها و احساسات اواسط قرن را با معیارهای نویی بیان کنند. لوکلزیو که با نخستین اثریش «بازجویی» به چنین شیوه‌ای دست یافت از همین گروه نویسندگان است که برجسته‌ترین آن‌ها «آلن رب گریه» و «اتالی ساروت» بودند.

انتشار رمان «بازجویی» منتقدان بزرگ را بر آن داشت تا با شوری بی‌پایان از این نویسنده سخن گویند. و با انتشار این رمان این جوان ۲۴ ساله به شهرت رسید.

در این اثر زندگی فیلسوف روشنفکری بررسی می‌شود که از فرط نومیدی به عرفان و تنهایی پناه برده و زمین و زمان را برای زنده‌گی بشری تنگ و محدود می‌پندارد. نویسنده در این کتاب پرده از تصویر دنیای تیره و درهم پیچیده‌ای بر می‌دارد و نشان می‌دهد که استعداد و توانایی فراوانی برای بیان رنج‌های بشری دارد.

«لوکلزیو» با توانایی قادر است آنچه می‌خواهد به عنوان قانون احترام‌ناپذیری در برابر دیده‌گان حیران خواننده بگذارد و سفسطه‌های رنگارنگ را در زمینه امیدواری و نجات انسان از مهلکه نومیدی غلبه‌ناپذیر عصر به سویی نهد.

«روزی که بومون با درد خویش آشنا شد» نخستین اثری است که از این نویسنده به فارسی ترجمه شده است. در آن کتاب نویسنده از آدمی سخن می‌گوید که نیمه شب با دندان درد شدیدی از خواب بیدار می‌شود، (در این‌جا دندان درد استعاره‌ای است بر ناتوانی، تنهایی، رنج و سرگشته‌گی ابدی بشر). «لوکلزیو» پرده از این راز بر می‌دارد که هر چه در شیپور حماسه‌ها بدمیم، باز این درد تسکین نخواهد یافت، بلکه بر شدت آن افزوده خواهد شد. بدین ترتیب نویسنده از یک درد ساده به دردهای عمیق و معنوی بشر این قرن می‌رسد، قرنی که برای ما متأسف است ولی کاری از دستش برنمی‌آید.

سبک لوکلزیو در نشان دادن حقایق، ساده و در عین حال قاطع است، شیوایی کلام، اندوه مالخولیایی، فلسفه درد و رنج از مشخصات اصلی این سبک به شمار می‌رود. باید دانست که هیچ‌گاه سوابق ذهنی و قضاوت‌های ابتدایی نتوانسته‌اند لوکلزیو را از قله اندیشه‌های زمانه فرو کشند و بر قلم او بند معیارهای کلاسیک را نهند. نبوغ این نویسنده در آن است که نوع تازه‌ای از نگریستن را به ما می‌آموزد. منتقدان درباره او نوشته‌اند که لوکلزیو بی‌شک یکی از برجسته‌ترین نویسندگان نسل حاضر است. در دهه ۸۰ روش نگارش لوکلزیو دگرگون شد و با احاطه بر مردم‌شناسی، تاریخ‌نگاری و فلسفه به تحقیق و سفرنامه‌نویسی روی آورد و همین سبب شد تا به شناخت اقوام و قبیله‌هایی بپردازد که جهان می‌کوشد آن‌ها را فراموش کند. بربرها و سرخ‌پوستان نمونه برجسته این شناخت است. کتاب «آفریقایی» در سال ۲۰۰۴ جایزه R.F.O را ربود و «لوکلزیو» را به

عنوان بزرگ‌ترین نویسنده معاصر فرانسه به اوج شهرت رساند. کتاب بر دو فصل اساسی تکیه دارد. فصل نخستین کتاب با درک و مکاشفه از قاره سیاه می‌گذرد و فصل دوم کتاب نویسنده به شناخت تازه‌ای از پدرش می‌رسد. آناهیتا تدین مترجم «آفریقایی» می‌کوشد با روشن بینی و دقت فراوان در ترجمه اثر نویسنده‌ای که سبکی خاص در بیان اندیشه‌هایش دارد گام تازه‌ای بردارد و با افزودن زیرنویس‌های فراوان کوشش در بیان ناشناخته‌های آفریقا دارد، مواردی چون اسطوره‌ها، آیین‌ها حتی بیماری‌ها.

«ژان ماری گوستاو لوکلزیو» اندوخته‌های کودکی را در پس ذهن نگه داشته و بعد از پخته‌گی در ۶۰ سالگی با نگاهی تیزبین و برداشتی واقع‌گرایانه از آفریقا و پدرش سخن می‌گوید.

توانایی بی‌نظیر نویسنده در بازگویی دیدگاه کودکی که با جهانی تازه روبه‌روست و در علفزارها رشد می‌کند و تخیلات زیبایی از پیرامونش دارد، شگفت‌آور است. او آفریقایی را برابر دید خواننده می‌گذارد که هرگز ندیده است. «آگویا به من خوشنودی دیگر می‌داد، خوشنودی بی‌پرده، آن‌قدر واقعی که تنم را به لرزه می‌انداخت، خوشنودی که در هر جزء زنده‌گی و طبیعت اطراف، قابل رویت بود. توفان‌هایی که تا آن زمان حتی در خواب هم ندیده بودم، آسمان همچون جواهر، راه‌راه از زرخش بود. باد، درختان بزرگ اطراف را خم می‌کرد. برگ‌های نخل روی بام‌ها را می‌کند، در سالن غذاخوری می‌پیچید و از زیر در می‌گذشت و روی چراغ‌های نفتی وزید. گاهی اوقات در شامگاه، بادی قرمز رنگ از طرف شمال می‌آمد و سبب درخشیدن دیوارها می‌شد. مادرم با پدیده صاعقه‌ای که مجبور بودم آن را ببینم و رامش شوم، بازی‌ای اختراع کرده بود، به این ترتیب که تانیه‌هایی را که ما را از اصابت صاعقه جدا می‌کرد، می‌شمردیم، آمدنش را کیلومتر به کیلومتر می‌شنیدیم سپس دور شدنش را به سمت کوهستان حس می‌کردیم.»

**سبک لوکلزیو در نشان دادن حقایق، ساده و در عین حال قاطع است، شیوایی کلام، اندوه مالخولیایی، فلسفه درد و رنج از مشخصات اصلی این سبک به شمار می‌رود**

نویسنده خشمی را که از مستعمراتی‌ها دارد و همدردی و مهری که به انسان‌های بومی می‌ورزد فوق‌العاده است و آن‌گاه شناخت عمیقی که از خشونت پدر، نظم آهنین او و وسوسه‌های بیمارگونه اش در انجام وظایف دارد، او را شگفت‌زده می‌کند.

نام مکان‌های دور، گیاهان مناطق حاره، آبشارها و رودخانه و «آئینه درخشانی که از آب که انسان را غرق در رویا می‌کند» آدم‌های برهنه، خشونت فصل‌ها خاطره‌های بی‌شماری را به گنجینه ذهن کودکانه او می‌افزاید و سبب می‌شود تا از آن‌چه یادهای سرزمین مادری اش بود، دور کند و ذهنش را از پیچیده‌گی‌های قاره آفریقا انباشته کند، مکانی که ۶۰ سال آن را مرور کرده بود و اکنون با زیباترین واژه‌ها آن را به خاطر می‌آورد. ورود به آفریقا برایش ورود به اتاق انتظار جهان بزرگسالان بود و گذر از بین دو جهان را برایش رقم می‌زد.

نویسنده در این کتاب از آفریقایی سخن می‌گوید که از جنگ‌های دائمی بین آدم‌ها، جنگ فقر و فساد که میراث استعمار است و جنگ بیماری‌ها که هر روز جان هزاران انسان آفریقایی را تهدید می‌کند، لبریز است. او با نگرشی بزرگ و انسانی همه وقایعی را که در اعماق این قاره سیاه می‌گذرد، ترسیم می‌کند.

بی‌شک «لوکلزیو» فیلسوفی شاعر و محقق متفکر است که حقایق فلسفی تلخی را به زبانی ساده بازگو می‌کند.